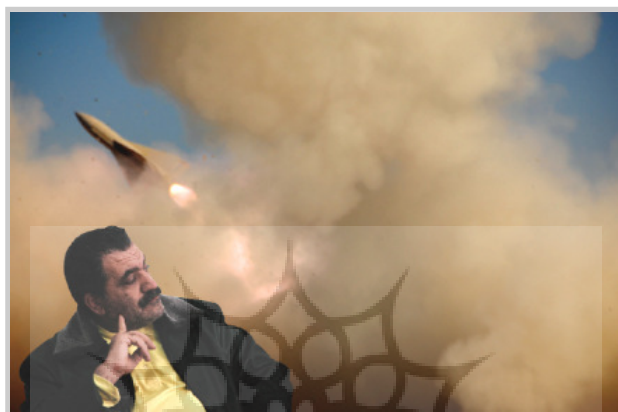




گروه مجلات همشهری



کد مطلب: 1066 | تاریخ: ۱۳۸۹/۴/۸ | ساعت: ۱۹:۳۷

روایت سرهنگ خطیب قوامی از عملیات رمضان در «پایداری»

موشک رادارزن عراق

هدف که به برد پرتاب موشک ما رسید، من روی آن قفل کردم. ما تمام فاکتورهای شلیک موشک را داشتیم که ناگهان اپراتور کنترل هدف ما، آقای بهزاد گیلانی گفتند من در گوشی‌ام علاوه بر داپلر هدف، صدای دیگری هم شنیدم.

ویژه‌نامه «پایداری» در شماره جدید خود پرونده‌ای مفصل درباره عملیات رمضان منتشر کرده که یکی از مطالب آن اختصاص به روایتی از موشکل مهاجمی است که هدف خود را گم کرده بود.

در بخشی از این روایت آمده است: من در عملیات رمضان در سایت تنوک در 17 کیلومتری آبادان بودم. ما آتشبارهای موشک هاوک را برای این عملیات زیاد جابه‌جا نکردیم، چون سایت‌هایی که برای عملیات بیت‌المقدس آماده کرده بودیم، منطقه رمضان را هم پوشش می‌دادند. البته سایت‌های فرعی و جایگزین پیش‌بینی کرده بودیم که اگر بچه‌های زمینی جلو رفتند ما هم جابه‌جا شویم.

عملیات رمضان در ماه رمضان بود و بچه‌ها حال و هوای خاصی داشتند. پنج روز از شروع عملیات گذشته بود و من داشتم وارد اتاق عملیات می‌شدم که به دلم افتاد امروز اتفاقی می‌افتد. از خدا و امام‌زمان(عج) استعانت خواستم و وارد اتاق شدم. ساعت تقریباً 10 صبح بود و من شیفت را به‌عنوان افسر عملیات تحویل گرفتم. داشتم گزارش شیفت قبل را می‌خواندم که دیدم تلفن مرکز اعلام خیرمان که رادار بندر امام خمینی (ره) بود، زنگ زد. این رادار، رادار مادر بود که ما تحت‌کنترل عملیاتی و مراقبت آن رادار بودیم و رادار بندر امام(ره) با برد بلندی که داشت اهداف را شناسایی می‌کرد و سپس بنا به نوع و فاصله اهداف، یک یا چند واحد موشکی یا توپی را با آن درگیر می‌کرد.

تلفن را که برداشتم دیدم در آن سوی خط شهید ستاری است که سؤال کرد شما کی هستی؟ وقتی من خودم را

معرفی کردم، بنا به سابقه آشنایی‌ای که در ستاد پدافند در اوایل جنگ داشتیم من را شناخت. ایشان در آن موقع، مسؤل رادار بندر امام (ره) و کنترل‌کننده آتشبارهای هاوک بود. به من گفت حواستان جمع باشد که احتمالاً هواپیماهای رادارزن عراق امروز با آتشبارهای هاوک ما درگیر می‌شوند و موقعیت شما جوری است که اگر این اتفاق بیفتد، اول با شما درگیر می‌شوند. من بچه‌ها را توجیه کردم که با اجازه دستگاه‌ها را روشن کنید که ما بیهود انتشار امواج نداشته باشیم.

آن روز هم شهید ستاری نگران بود که با این موشک‌ها ما را هدف قرار دهند. من رادار سمت‌یابمان را روشن کرده بودم اما نگذاشتم رادار تعقیب هدف روشن باشد. یکی دو دقیقه از صحبت اول شهید ستاری با من نگذشته بود که دوباره شهید ستاری روی خط آمد. گفت ببینید، در برد 110 کیلومتری و زاویه 310 درجه چیزی داری؟ من به اسکوپ یا همان صفحه نشان‌دهنده رادار سمت‌یابمان نگاه کردم و دیدم انگار در 110 تایی چیزی دیده می‌شود. دقت کردم دیدم هدفی با سرعت خیلی زیاد دارد نزدیک می‌شود. با توجه به ارتفاع و سرعت خیلی زیاد حدس زدم که این هواپیما میگ 25 است.

این هواپیما، آمد تا 60-55 کیلومتری ما و شروع کرد به دور زدن. رادار بندر امام (ره) به ما گفت فعلاً هیچ کار تاکتیکی‌ای روی این هواپیما انجام ندهید. بعد از چند دور که زد، این هواپیما با سرعت دور شد. ظاهراً آمده بود تا ببیند در منطقه انتشار امواجی هست یا نه.

یکی دو دقیقه بعد از این مسأله، دوباره رادار بندر امام (ره) به ما گفت که شما چیزی در منطقه دارید؟ من روی اسکوپ دقت کردم دیدم سمت 265 درجه تا 270 درجه، دو هدف در فاصله حدود 80 کیلومتری ما هستند و مستقیم به سمت سایت ما حرکت می‌کنند. من بلافاصله تلفن را برداشتم و به بندر امام (ره) اطلاع دادم. شهید ستاری گفت خیلی‌خب، از الان تازه کار ما شروع می‌شود. حواست جمع باشد. در حدود 55 کیلومتری هدف به ما اجازه دادند که رادار تعقیب هدفمان را روشن کنیم ولی گفتند خیلی مواظب باشید.

هدف که به برد پرتاپ موشک ما رسید، من روی آن قفل کردم. ما تمام فاکتورهای شلیک موشک را داشتیم که ناگهان اپراتور کنترل هدف ما، آقای بهزاد گیلانی گفتند من در گوشی‌ام علاوه بر داپلر هدف، صدای دیگری هم شنیدم.

من تا حرف ایشان را شنیدم و با توجه به تغییراتی هم که در اسکوپ رادار دیدم و با آموزش‌هایی که به ما داده بودند، احساس کردم که موشک ضدرادار به سمت ما شلیک کرده‌اند. سریع داد زدم: «دستگاه Stand by». معنی‌اش این بود که بچه‌ها رادار تعقیب هدف را در حالت انتظار قرار دهند.

حدوداً هفت، هشت ثانیه از این موضوع نگذشته بود که ما صدای انفجاری در محدوده سایت شنیدیم و رادارهای ما خاموش شد. من با خودم گفتم چون موشک ضدرادار حافظه دارد و 9 تا 12 ثانیه مختصات امواج رادار را در حافظه نگه می‌دارد، با وجود خاموش کردن رادار سمت ما را گرفته و رادار را زده. غم وجود من را گرفت که با تمام تلاشی که کردیم موفق نشدیم. در اتاق عملیات را باز کردم و بیرون را نگاه کردم. برای محافظت از بیماران ما روی اتاق خاک ریخته بودیم و این خاک در فضا پخش بود. جایی را نمی‌دیدم. شنیدم که بچه‌ها هلهله می‌کنند و الله‌اکبر می‌گویند. چون دستگاه‌ها کار نمی‌کردند، اتاق عملیات را ترک کردم. دیدم همه دستگاه‌ها سالم هستند.

اپراتور دستگاه مولد برق من را که دید گفت ما داشتیم نگاه می‌کردیم که شما موشک را شلیک می‌کنید یا نه. دیدیم رادار خوابید و پشت‌سریش یک چیزی از آسمان آمد و از روی رادار رد شد و 20 متری رادار منفجر شد.

موشک با حافظه‌ای که داشت، سمت رادار را گرفته بود اما چون زود رادار را خاموش کرده بودیم موفق نشده بود رادار را هدف بگیرد.

متن کامل این روایت را در شماره تیرماه پایداری بخوانید.

انتهای خبر / گروه مجلات همشهری



شپڙو، ښکاره علوم انساني و مطالعات فرهنجی
پرتال جامع علوم انساني